

چگونگی برخورد با قرآن برای به دست آوردن معارف بی نظیرش

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ »

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ

در بُعد سنگِ زیرین بنای تکلیف، از نظر آیات زیادی از قرآن، همین انسان است که زیربنای تکلیف است. چه انسان زمین و چه انسان‌های آسمان‌ها، سپس جنیان، و در این بین فرشتگان هستند. ما چون انسانیم، بر مبنای برخورد و مواجهه‌ی انسان، در انسانیتِ معنوی و انسانیتِ بدنی و مادی، باید که چگونگی مواجهه‌مان با قرآن را در نظر بگیریم. بقیه چه فرشتگان و چه جنیان تحت الشعاع‌اند و در حاشیه‌ی تکالیف قرآنی هستند.

مراتب دوازده‌گانه جسمانی و روحانی انسان

انسان دارای دوازده مرحله است. پنج مرحله حسی ظاهری و هفت مرحله ادراکی روحی.

پنج مرحله حسی ظاهری انسان بین است. گویایی، چشایی، شنوایی و... حواسِ خُمسه. و هفت مرحله درک انسانی، در بُعد روحی، و در بُعد انسانیتِ معنوی، و نه انسانیتِ بدنی، آغازگر و زیربنایش فطرت است؛ و روبنای کلی‌اش فؤاد است. و در این میان پنج جنبه‌ی دیگر روحانی و روحی وجود دارد، که بعد از فطرت، عقل است. بعد از عقل تفکر و تدبر و شعور است که: *عبارأئنا شتّا و حُسُنُکَ و اِحْدُوا*. گرچه تدبر و تفکر و شعور وحدتی دارند اما گوناگون هم هستند. در عین وحدت و کثرت، و در عین کثرت و وحدت، مرحله‌ی پس از عقل هستند.

بعد از مرحله عقل، که شعور و تفکر و تدبر است، مرحله لبّ به میان می‌آید. که تمام قشرها، حجاب‌ها، پرده‌ها، از فطرت‌ها، عقل‌ها، تفکرها، شعورها، تدبرها برداشته شود

تا لُبَّ گردد. لُبَّ یعنی عقل خالص بر مبنای فطرت از قبل، و بعد بر مبنای تفکر و تدبیر و شعور.

این چند مرحله جایگاهش مغز انسان است. اولین سنگِ زیربنای انسانیت انسان، در بُعد روح؛ فطرت است که جایگاهش مغز است. و مراحل بعدی که عقل است و تدبیر است و مُخَّ و لُبَّ است، این‌ها هم جایگاه‌شان درونِ یکدیگر در مغز است. بعد، از لُبَّ انتقال می‌یابد به صدر، و از صدر به قلب و از قلب به فؤاد.

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

جایگاه عقل در مغز، و جایگاه قلب در صدر است

این هفت مرحله روحانی بخشی از آن جایگاهش در مغز جسمانی انسان است، که بخش اولین است، بخش تهیاً و آماده‌باش است. و بخش دوم که بخش نهایی است؛ در صدر است، قلب هم در صدر است، فؤاد هم در قلب است، «وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج، ۴۶). قلب در صدر است و فؤاد همان قلبِ مُتَفَنِّد (شعله‌ور) است، چه شعله‌ور بالنار (با آتش) باشند که اهل عذاب‌اند و چه شعله‌ور به نور باشند که قلبِ پر از شعله و تمام شعله‌ی نورانی است.

حال با این مقدمه مختصر، در این دوازده مرحله‌ی وجه، این وجوه ظاهری پنج‌گانه‌ی حسی، و وجوه باطنی هفت‌گانه‌ی روحی، ما چگونه باید با قرآن برخورد داشته باشیم؟

با جسم قرآن؛ حواس جسمانی، با روح قرآن؛ حواس معنوی؛ در ابعاد نصّ و ظاهر و اشاره و لطیفه و حقیقت.

لا یمسّه الا المطهرون

مثلاً آیه مبارکه «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقع، ۷۹)، «مطهرون» انسان‌ها و سایر مکلفان هستند که در بُعد محوری، انسان مورد بحث است، پس «المطهرون» یعنی انسان‌ها، جنیان، فرشتگان. که فعلاً بحث ما در انسان است.

«لا یمسّه»، «سه» مرجع ضمیرش قرآن است. قرآن مراحل ظاهری و مراحل باطنی دارد. مرحله ظاهری مسّ کتابت قرآن: لمس. شنیدن آیات قرآن: سمع. دیدن آیات قرآن: بصر. خواندن آیات قرآن: لسان، زبان. از پنج حسّ ظاهری فقط چهار حس است که با قرآن می‌تواند و باید تماس گیرد. اما حسّ چشایی نیست. قرآن چشیدنی ظاهری نیست، چشیدنی معنوی است که مربوط است به چشایی هفت‌گانه‌ی معنوی

انسان، از فطرت تا فؤاد. بنابراین چهار حس از حواس ظاهر انسان شاید و باید، و یا نباید و نشاید، برخورد با قرآن داشته باشد. و هفت درک معنوی انسان، شاید و باید، یا نشاید و نباید، برخورد با قرآن داشته باشد. این هم یک مقدمه.

حالا، برای توضیح بیشتر، مثلاً «لایمسه الا المطهرون» درست است که صیغه خبری است؛ اما هم خبر است، هم انشاء است. هم انشاء است، هم خبر است. گاه خبر است و انشاء نیست. گاه انشاء است و خبر نیست. گاه هم خبر است و هم انشاء است. مثلاً انشاء اش: دست زدن با دست کثیف و پلید به قرآن؛ دست نجس به قرآن زدن، این حرام است. «لایمسه» این نهی است. یا با چشم دروغین به آیات قرآن نگرستن، این غلط است. هم از نظر خبر و هم از نظر انشاء. نباید با چشم دروغین به آیات نگرست؛ و نشاید؛ و نمی شود. اگر با چشم دروغین به آیات نگرسته بشود هم منهی (نهی شده) است، هم نگرش درست نیست. همین گونه با شنوایی دروغین؛ آیات قرآن را بشنود؛ «يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (جاثیه، ۸)، می شنود ولیکن انکار می کند، تکذیب می کند. بنابراین سمع نسبت به قرآن، «لا یمسه، الا المطهرون» است. بُعد ایجابی و بُعد سلبی. بُعد ایجابی: سمع باید نسبت به آیات شنوایی دقیق داشته باشد، که این شنیدن با گوش؛ به هوش منتقل گردد، به کل ابعاد هفت گانه روح از فطرت تا فؤاد، منتقل شود. ولیکن اگر قرآن را نشنیدید؛ حرام است. «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف، ۲۰۴). یا شنیدید و عمل نکردید: «لا یمسه»؛ این منهی (نهی شده) است. اگر انسان آیات تربیت کننده‌ی ربّانی را بشنود؛ سپس نه تربیت علمی، نه عقیدتی، نه اخلاقی، و نه عملی به خود نگیرد؛ این حرام است.

تقسیمات با خود شماست. یا فرض کنید لسان: لا یمسه الا المَطْهَرُونَ فی الاستنهم، زبانی که گویای قرآن است؛ باید که گویای راستین باشد. اگر قرآن بخواند و نفهمد و نخواهد بفهمد، عمل نکند و نخواهد بداند، و نخواهد تطبیق دهد، این حرام است. بنابراین مسّ ایجابی لسان با قرآن، این است که بخواند تا بداند تا بفهمد تا معتقد شود، متخلّق گردد، عمل کند. حواس چهارگانه از پنج حسّ ظاهری انسان، برخورد مثبت و منفی با قرآن دارند در حد وجوب، استحباب، حرمت، مرجوّهیت. حد اباحه در کار نیست. قرآن را باید آن مقداری که امکان است با حواسّ ظاهر اضافه بر حواسّ باطن دریافت کرد. با چشم: دیدن راستین. با گوش: شنیدن راستین. با زبان: گفتن راستین. از این حواسّ پنج گانه فقط یک حسّ چشایی است، که چشایی حسّی ظاهری، نسبت به قرآن معنا ندارد. به دنبال این چهار وجه، چهار توجه در بُعد

ایجابی و در بُعد سلبی، به صورت انشائی و اخباری، نسبت به پنج حس ظاهری است.

اما نسبت به حواس باطن. فطرت انسان، عقل انسان، فکر انسان، لب انسان، صدر، قلب و فؤاد، سه گونه می تواند با قرآن برخورد کند. کما این که همین سه گونه در بُعد خفیف تر، از برای حواس چهارگانه از پنج حس است. این سه بُعد که عرض می کنم شامل یازده مرحله ی برخورد با قرآن است. چهار مرحله حس ظاهری، و هفت مرحله حس باطنی.

سه نوع صراط پیش پای مکلفان است

این یازده مرحله دارای سه بُعد یا چهار بُعد می تواند باشد. البته چهارمی محور نیست. یا به عنوان قصور، یا به عنوان عناد، یا به عنوان ایمان، یا به عنوان گمراهی و ضلالت. ما سه صراط داریم، و قصور دیگر صراط نیست. کما این که در سوره حمد: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یک صراط، دو: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»، و صراط سوم: «وَلَا الضَّالِّينَ». قصور مطلق دیگر صراط نیست. قصور مطلق، صفر مطلق است؛ تلکلیف نیست. آغازگر تکلیف، برای کسی است که قصور مطلق نداشته باشد؛ ولو شخصی سفیه است، قاصر است، تا اندازه ای ولی باز عقل دارد. عقلی دارد که بتواند مکلف باشد و تکالیف را انجام بدهد.

حالا، این سه صراط پیش پای مکلفان است در بُعد اختیارشان: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف، ۲۹). یا صراط «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» است که صراط مستقیم است، «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». صراط مستقیم فطرت، صراط مستقیم عقل بر مبنای فطرت، صراط مستقیم تذکر و تدبیر و تفکر و شعور بر مبنای عقل، و صراط مستقیم لب بر این مبانی، و صراط مستقیم صدر بر این مبانی، و صراط مستقیم قلب بر این مبانی، و صراط مستقیم فؤاد بر این مبانی می شود «نور علی نور».

فؤاد؛ مرحله نهایی تکامل روحانی انسان

اگر بدون هیچ حجابی از خودراهی ها، خودخواهی ها، خودبینی ها، شهوات درونی، شهوات برونی، انتظارات غلط، انتظارات غیر مطلق، اگر فطرت از همه این پرده ها و حجاب ها، بی حجاب گردد؛ عقل هم بر مبنای فطرت بی حجاب، تعقل می کند؛ فکر هم که کار دوم عقل است بر مبنای عقل بی حجاب، تفکر می کند. لب هم که مرحله ی بعدی عقل است بر بی حجاب قبل، عقل را خالص می کند. عقل، اول عقل است، بعد عقل متدبیر است، بعد این عقل با تدبیر خالص می شود، می شود «وَأُولَئِكَ هُمُ الْوَالِدُونَ»

الألباب» (زمر، ۱۸). لب هم وقتی به صدر رسید خالص تر می شود. صدر هم که به قلب رسید خالص تر می شود. قلب هم که به فؤاد رسید، فؤاد نور، که کلاً نور است، کلاً خداخواه است، خدایین است، خداراه است: «ما رأیت شیئاً الا رأیت الله قبله و معه و فیه»، قبل از آن، با آن، در آن که این مرحله علیای عصمت محمدی (صلوات الله علیه و آله) است.

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» کل صراط را شامل است. صراطها نداریم یک صراط است. صراط مستقیم علم، صراط مستقیم عقیده، صراط مستقیم تخلُّق، صراط مستقیم عمل فردی، صراط مستقیم عمل اجتماعی. قرآن «الصراط المستقیم» است، مبین قرآن، رسول قرآن، صراط مستقیم حاشیه ای سنتی است. این بُعد اول.

بُعد مقابل آن، صراط «المَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» است. کسانی که فطرت را که پوشش دارد، این پوشش را به طور کلی می پوشانند و فطرت را به طور کلی خفه می کنند. از بین نمی برند، و نمی توانند ببرند، ولی فطرت انسانی را به کلی بی فطرت می کنند. پس عقل هم بی عقلی می کند، فکر هم بی فکری می کند. لب هم به جای خلوص نور، خلوص ظلمت می شود. صدر هم چنین، قلب هم چنین، فؤاد هم چنین. فؤاد می شود: «نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفِنْدَةِ» (همزه ۶-۷). این هفت مرحله را که طی کرد، یا هفت مرحله ی «الصراط المستقیم» است، یا هفت مرحله ی «المغضوب علیهم» است، یا «الضالین» است.

ضالین میانگین اند، نه فطرت کلاً پوشیده است، نه بی حجاب است. نه عقل کلاً پوشیده است، و نه بی حجاب است و بقیه مراحل. نه قلب کلاً پوشیده است نه بی حجاب است. ولی به مرحله ی فؤاد نمی رسد. ضالین به مرحله ی فؤاد نمی رسند. کسانی که در صراط مستقیم قدم بر می دارند برای ایشان امکان و صول به مرحله ی فؤاد هست که نور محمدی «صلوات الله علیه و آله» است.

کسانی که راه بی راهه «المغضوب علیهم» را سیر می کنند، و صول به فؤاد نار هست. ولیکن کسانی که راه میانگین ضالین را می بینند گاه حق اند، گاه باطل. کسی که از اول تا آخر گاه حق است، گاه باطل، فقط شش قدم می تواند بردارد اما قدم هفتم که فؤاد است، نه. نه فؤاد نور است، نه فؤاد نار است. فؤاد نور مطلق که «نور علی نور» است، قلبی است شعله ور کلی به نور؛ و فؤادی که فؤاد نار است، قلبی است که شعله ور کلی است به نار. این برخوردهای سه گانه را ما با قرآن می توانیم داشته باشیم.

قرآن برای چه کسانی هدایت گر است؟

مطلب دیگر: آیا قرآن هدایت برای کیست؟ هدیٰ للناس است؟ هدیٰ للمتقین است؟ هدیٰ للأنبياء است؟ کدام است؟ همه است؟ بعضی هست و بعضی نیست؟ آیاتی از قرآن می‌گوید «هدیٰ للناس». آیا ناس به صورت کلی صد در صد، قرآن برایشان هدایت فعلی است؟ نخیر. اکثریت ناس، نسناس‌اند، اکثریت جن، منحرف‌اند. ملائکه کلاً در راه‌اند. ولکن اکثر ناس، نسناس‌اند و از شئون ناس بودن تخلف دارند؛ و اکثر جن هم چنان‌اند. روی این جهت «هدیٰ للناس»، هدایت شأنی است.

شأن قرآن هدایت‌گری است

شأن قرآن هدایت‌گری است. اگر پرده‌ها را عقب بزنی، هر قدر پرده‌های شهوت، حیوانیت، کم‌بینی، کوری، نابینی، خودراهی، خودخواهی، خودبینی را، هر قدر بیشتر کنار بزنی، هدایت فعلی قرآن، بیشتر است. هدایت شأنی قرآن، با هدایت فعلی آن، تناقض و تضادی ندارد. بنابراین آیاتی که می‌گویند «هدیٰ للناس»، هدایت شأنی است. یعنی ناس اگر ناس باشند، به انسانیت برخورد کنند، با تفهم و درخشش انسانی به قرآن بنگرند، قطعاً قرآن حداقل و دست کم، هدایت علمی است. هدایت علمی قرآن، نخستین هدایت است برای کسانی که نخستین قدم را در تفهم قرآن و برخورد با قرآن دارند.

قرآن هدایت شأنی برای ناس، و هدایت فعلی برای متقین است

اما «هدیٰ للمتقین». متقین کیانند؟ متقین قبل از رجوع به قرآن؟ متقین با رجوع به قرآن؟ متقین با تداوم مراجعه به قرآن؟ این مثلث متقین است. متقین قبل از رجوع به قرآن کسانی هستند که عناد ندارند، قصور مطلق ندارند، مقصر در برابر قرآن نیستند، بلکه طالب هستند که اگر هدایتی ربّانی با ادله ربّانی بیاید، بپذیرند. هنوز قرآن را نشنیده است، اهل قرآن را ندیده است، دریافت نکرده است، اما اگر قرآن را برای آن‌ها حاضر کنید و بخوانید؛ لغت قرآن را به ایشان تفهیم کنید؛ می‌پذیرد. متقی یعنی «مَنْ إِذَا وَقَّيْتَهُ اتَّقَى»، کسی که اگر او را از انحراف باز دارید؛ بازداري را قبول می‌کند. درست است، قبل از هدایت فعلی قرآن گمراه است، ولی چون قرآن به او نرسیده. گمراه مقصر نیست، گمراه قاصر است، اگر هم گمراه مقصر است، تقصیر عنادی نیست. بنابراین اگر برای این قاصر یا برای این مقصر، قرآن را بخوانی و بفهمانی، قبول می‌کند. اگر لغت قرآن را بداند یا به او دانایی بدهی، این را قبول می‌کند. این تقوای مرحله اول.

مراحل سه‌گانه تقوا

پس نخستین گام تقوای مکلفین نسبت به قرآن؛ قبل از رسیدن به قرآن است که حالت تهیّه دارند، حالت آمادگی دارند. که اگر او را بترسانی، اگر او را راهنمایی کنی، اگر خواهی او را از بی‌راهه نجات دهی، قبول می‌کند. این تقوای اول.

تقوای دوم، کسی که این راه را پیموده و این قدم را برداشته، ولیکن در مرحله‌ی بعد تقوا پیدا می‌کند نسبت به قرآن. قرآن که می‌خواند، تقوای علمی هم پیدا می‌کند، تقوای عقیدتی، تقوای عملی، فردی، اجتماعی. این‌ها مراتب تقواست.

گام اول، تقوای علمی است

نخستین مرحله، تقوای علمی است. تا علم نباشد، عقیده نیست. تا عقیده نباشد، تخلق به عقیده و اخلاق نیست. چو این‌ها نباشد، عمل صادقانه و راستا بر این مبنا نیست. بنابراین اولین مرحله علم است. چنان‌چه در آیه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (آل عمران، ۱۰۳) اعتصام در بُعد علمی است، در آغاز کار. زیربنای بهره‌گیری از قرآن، بهره‌ی علمی است. دانش قرآن، بعد بینش قرآن، بعد مراحل دیگر.

آیه ۸۲ اسراء: قرآن رحمت و شفاء برای مؤمنین و خسارت برای ظالمین است آیات راجع به این مطلب زیاد است. مثلاً «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (اسراء، ۸۲)، دو بُعد است قرآن. قرآن وحدت دارد، ولیکن این وحدت برای ستمکاران وحشت دارد، برای مؤمنان رحمت دارد. ظالمین که با قرآن برخورد می‌کنند، چون علمشان معوج است، با فهم معوج و نظر کج به قرآن نگاه می‌کنند، این آیات هدایت‌گر در اعلا ابعاد هدایت و راستی، آنها را کج‌تر می‌کند. ولیکن برای مؤمنین: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» شفاء است، رحمت است. شفاء سلبی است، رحمت ایجابی. شفاء است از کل مرض‌ها. از مرض جهل، مرض کُفر، مرض انحراف عقیده، انحراف اخلاق، انحراف عمل.

«لا اله الا الله» یعنی اول سلب و از بین رفتن انحرافات، بعد رسیدن به هدایت

باید اول حوض را، جای آب را از لجن‌ها و گرد و غبارها خالی کرد، تا بعد آب صاف در آن جای بگیرد و صاف بماند. پس «لا اله» قبل از «الا الله» است. بنابراین اینجاست که «لا اله الا الله» (صافات، ۳۵) در کل ابعاد ظاهری و باطنی مکلفان نقش می‌پذیرد. «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ» اول شفاء است. برای کسانی که ایمان دارند شفاء

است. بی‌ایمانی‌ها، بی‌علمی‌ها، جهالت‌ها، ناروایی‌ها، نادرستی‌ها را کلاً به مقدار کوشش و کاوش و بررسی و دقتشان برطرف می‌کند. «وَرَحْمَةً»، رحمت بُعد ایجابی است. «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»، خسارِ ظالمینِ دو بُعدی است. خسار یعنی، در سلب بدتر می‌شوند، در ایجاب صفرند. در سلب بدتر می‌شوند، در ایجاب؛ ایجابِ کفر است، ایجابِ انحراف است، ایجابِ عناد است.

آیه ۲۸۲ بقره: علم نتیجه‌ی تقواست

و آیاتی در بُعد تقواست «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ» (بقره، ۲۸۲)، مخاطب کیست؟ مخاطب در بُعد محوری و اصلی کسانی هستند که با قرآن رابطه دارند. کسانی که با این کتاب بزرگ بی‌نظیر پایانی و حیانی، رابطه‌ی صادقانه و راستا در کل ابعاد دارند: «واتقوا الله و يعلمكم الله». از نتایج تقوای الله بر مبنای قرآن «ويعلمكم الله» است. علمتان افزون می‌شود. افزون شدن تقوا، علم را افزون می‌کند.

حالا، «واتقوا الله» هم دارای بُعد علمی است، هم عملی. هر قدر تقوای علمی در برخورد با قرآن بیشتر داشته باشید، علمتان بیشتر می‌شود. اگر کسی طغوی علمی! دارد، طغیان علمی! دارد، برخورد مضاد علمی دارد، با پیش‌فرض‌های غلط، پیش‌فرض‌های غیر مطلق، بر قرآن تحمیل می‌کند، این طغواست، تقوا نیست. «واتقوا الله». بُعد اول تقوای الله که بُعد علم را می‌آورد، تقوای علمی است. تقوای علمی نسبت به قرآن، علم آور است. انحراف علمی، جهل آور است که «ولا يزيد الظالمين الا خسارا».

آیه ۳ و ۲ سوره طلاق: گشایش و روزی نتیجه‌ی تقواست

یا فرض کنید که «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق، ۳-۲). مخرج از بدی‌ها: سلب. «یرزقه» خوبی‌ها: ایجاب. «یرزقه»، رزق شکمی فقط نیست، آن هم در ضمن هست، ولیکن اگر کسی کارش تقوای الله باشد، در کل ابعاد تقوا، به مقداری که تقوای الله دارد: «يجعل له مخرجا». مخرج: فرارگاه از بدی‌ها، ناپسندیده‌ها، ناروایی‌ها، بی‌راهی‌ها، انحرافات. «ویرزقه من حيث لا يحتسب».

آیه ۲۹ انفال: فرقان و تشخیص حق از باطل نتیجه تقواست

یا «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال، ۲۹): فرقان علمی نتیجه‌ی تقوای علمی است؛ فرقان عقیدتی نتیجه‌ی تقوای عقیدتی. فرقان اخلاقی نتیجه‌ی تقوای اخلاقی. فرقان عمل فردی نتیجه‌ی تقوای عمل فردی. فرقان اجتماعی نتیجه‌ی تقوای اجتماعی. فرقان اقتصادی نتیجه‌ی تقوای اقتصادی. فرقان سیاسی

نتیجه‌ی تقوای سیاسی. هر فرقانی متناسب است با تقوایش. هر قدر از بدی پرهیز کنید، چه در بُعد درونی، و چه در بُعد برونی، نتیجه را خدا «بیرزقه من حیث لایحسب» می‌دهد. این مقدار را عرض کردیم، تتمه بحث حالت مطالعه‌ی قرآن.

حالت انسان در هنگام مطالعه‌ی قرآن چگونه باید باشد؟

وقتی که ما در برابر کسی هستیم و با او سخن می‌گوییم و یا سخنان او را می‌شنویم، این مراتبی دارد. یا طرف مقابل پست‌تر از شماست، یا برابر با شما، یا برتر از شماست. کسی که پست از شماست سخنانش چندان قابل پذیرش نیست، باید تصحیح شود. کسی که برابر شماست، با برابری کمک‌طرفینی می‌شود. کسی که برتر از شماست، برتر است.

حالا، ما با خدا در قرآن، دو جنبه داریم:

بیشتر قرآن؛ سخن گفتن خدا با ماست

۱— خدا وحی خالص بی‌نظیر پایانی شامل کامل‌اش را به ارزانی، بر محمدش نازل کرده است (صلوات الله علیه وآله)؛ و آن حضرت به ما القا فرموده. اگر خدا حاضر می‌شد بر فرض محال، او را می‌دیدیم و می‌شنیدیم، به این مقدار بود، بدون کم، بدون زیاد. بله منهای وحی. ولیکن آن مطالبی را که باید بدانیم و امکانات نداریم چه بر فرض محال خدا را می‌دیدیم، و می‌شنیدیم، یا نادیده جسمانی، که جسم ندارد، و ناشنیده وحی او را بوسیله رسول بشنویم. بنابراین محضر قرآن محضری است که از چند جهت باید گرامی داشت، یک، خدا با ما سخن می‌گوید.

بخشی از قرآن این است که چگونه با خدا صحبت کنیم

۲— ما با خدا سخن می‌گوییم با لفظ ربّانی. مثلاً سوره حمد «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ * الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * مٰلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ». این‌ها سخنان خداست که به ما یاد داده است در برابر او اعتراف کنیم. «إِیَّاكَ نَعْبُدُ وَإِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ» همه‌اش کلام خداست، منتها کلام خدا در قرآن، دو گونه است. یک گونه این است که خدا با ما سخن می‌گوید، یک گونه است که به ما یاد می‌دهد چگونه صحبت کنیم. همین طرز سخن گفتن در مهم‌ترین محضرهای ربّانی، سوره مبارکه حمد است.

باید که بهترین اوقات و خالص‌ترین حالات برای مطالعه قرآن باشد

بنابراین، در این دو محور، و در این دو جانب، باید که خالص‌ترین اوقات، بهترین حالات، شادکامی‌ترین روحانیت انسانیّت مان بر مبنای ایمان، باید که برای مطالعه قرآن باشد. نه آن‌که مطالعه مکاسب و رسائل و کفایه و... را مقدم بداریم، قرآن را هم فقط برای ثواب بخوانیم، بعد آن هم بعضاً نخوانیم!

عالمی که می‌گفت از شدت کار علمی لای قرآن را باز نکرده‌ام!!!

یکی از معممین، که نمی‌گویم از علما، می‌گفت که من آنقدر کار علمی‌ام زیاد بوده و هست که فرصت نکردم لای قرآن را باز کنم! این کفر علمی هست یا نه؟ الحاد علمی است. ملحد علمی با عمامه بزرگ و ریش دراز، هشتاد سانت، لای قرآن را باز نکرده است!

ای حوزه‌ها؛ ای دانشمندان؛ همه چیز باید بر مبنای قرآن باشد

به فرموده علامه طباطبایی، به فرموده امام که هر دو فرموده‌اند به انحاء گوناگون: ای دانشگاه‌ها، ای حوزه‌های علمیه، ای دانشوران، ای مفکران، ای متدبران، ای جویندگان حق، تمام علومتان را بر مبنای قرآن قرار بدهید. موحد باشید، در بُعد ذات الوهیت، صفات الوهیت، افعال الوهیت، موحد شوید در کتاب ربانی و حیانی آخرین که قرآن است. من اضافه کردم البته، مقداری را آنها فرمودند و مقداری را بنده اضافه کردم.

باید تمام حواسّ ظاهری و باطنی متوجه خدا باشد

بنابراین ما در محضر قرآن باید که تمام حواسّمان چهارتا از پنج‌تا، لسان و حس و سمع و بصر منهای ذوق (ذائقه)، و تمام احساسات و درک‌های درونی‌مان را در هفت مرحله با مراتبش «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا» (انعام، ۱۳۲) به کار بگیریم. ما در درکات قدم نمی‌گذاریم، در درجات باید قدم بگذاریم. درکات دو دسته‌اند، درکات «المغضوب علیهم» و درکات «الضالّین». ما نه از مغضوب علیهم هستیم و نه از ضالّین. درجات هر قدر فکر کنیم، دقت کنیم، و هر قدر تقوای علمی و فکری و عملی داشته باشیم، نتیجه‌اش این است که خدا تعلیم می‌کند؛ و بارها شده است کسانی که بعضی‌هاشان اینجا هم هستند دنبال مطلبی می‌گشته‌اند که باید یک سال بگردند ولی آنّا برایشان فراهم شده. شما هم این‌طور هستید احیاناً. «واتقوا الله و یعلمکم الله»، «ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً» و «یجعل لکم نوراً تمشون به» که «نور علی نور» است. قرآن محور نور است و نوراً علی نور.

نمی‌دانم باز مقدماتی مانده است یا نه، شاید برای فردا هم تتمه ای داشته باشیم، برای پس فردا ما در تفسیر موضوعی «الله فی الدیانات الثلاث» را باید بحث کنیم که

این جزوه است. یعنی یک جلد از سی جلد تفسیر موضوعی که تحویل دادیم «الله فی الدیانات الثلاث» است که اول، سوره‌ی ایجاب است، که سوره توحید است. بعد سوره‌ی سلب است، که سوره کافرون است. بعد اثبات وجود الله. کلاً بر مبنای قرآن است. ولیکن کسانی خیال می‌کنند که قرآن کتاب نقل است، فلسفه باید خواند، عرفان باید خواند، نخیر. خالق فلسفه‌ها، خالق عرفان‌های صحیح، خالق فلسفه‌های صحیح، آیا او بهتر بیان می‌کند مطالب را؟ آیا خدا خود بیشتر بهتر خود را معرفی می‌تواند بکند یا فیلسوف؟ یا عارف؟ یا حتی عیسی‌ها و ابراهیم‌ها و محمد(علیهم السلام)؟ آنها منهای وحی، معرفی الله را آن گونه که باید و شاید ندارند.

قرآن عقل را زیاد می‌کند

بنابراین ما از قرآن، که کتاب نقل است، و خالق عقول، فوق کلّ عقول خود را، و ذاتش را به مقدار امکان، و صفاتش را، افعالش را، شریعتش را، شرایع‌اش را، دینش را، انبیاء‌اش را، خلایقش را، تکوین و تشریحش را، بیان کرده است، می‌گوییم. بنابراین هر قدر ما در عقلانیت قرآن دقت کنیم بکنیم؛ عقلمان بیشتر می‌شود؛ در فلسفه قرآن، فلسفه مان قوی‌تر می‌شود، در عرفان قرآن، منطق قرآن، فقه قرآن، تاریخ قرآن، علوم تجربی قرآن، در هر بُعد ما فکر کنیم، جدید نیست، قدیم است، منتها از قدیم تا کنون به قرآن ظلم شده، حتی مفسران و مترجمانی هم به قرآن یا قصور و یا تقصیر کرده‌اند.

به یاری خدا ما عدّمان کم است ولی عدّمان زیاد است، هر فرد از شما میلیون‌ها فرد ارزش دارید که وقت مصرف می‌کنید، روی قرآن کار می‌کنید، دقت می‌کنید و جمعیت زیاد مطرح نیست. چون جمعیت زیاد حوزه، نود و چند درصد، طرف کفایه‌ها و مکاسب‌ها و رسائل هستند، درست است، آنها را می‌خواند انسان، ولی یک سلب است و یک ایجاب. «لا اله، الا الله». «لا اله»: در صورتی «لا اله» را می‌توان تحقق داد که بفهمیم غیر الله کیست. غیر اللهیات، غیر ربّانیات، علمی که جهل است و جهل انگیز است، اینها را باید بدانیم تا رد کنیم، پس: «لا اله، الا الله».

کسب علوم دیگر به شرط عرضه کردنشان به قرآن و رد مخالف قرآن خوب است

علوم حوزوی می‌خوانیم که بنده هم خواندم، کمتر از دیگران هم نخواندم، ولی برای رد کردن. در کل تألیفاتم در کل علوم اسلامی، حالت رد است، حالت اثبات قرآنی است. «لا اله»، «الا الله». لا اله، با چشم چپ، الا الله تضعیف کردن و تنقیص کردن و ابطال کردن مطالبی که بر ضد قرآن است، یا مناقض با قرآن است، مخالف با قرآن است، در کل کتاب‌های علمی حوزه‌های شیعه و سنی، حتی در فقه‌مان، چه رسد در

فلسفه و عرفان مان، در منطق مان، در اجتماعیات مان، عقاید مان، پیغمبر شناسی مان، انسان شناسی مان، عالم شناسی مان.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

[سوال یکی از حضار درباره این که هفت مرحله روحانی انسان چیست؟]

۱- فطرت ۲- عقل ۳- تفکر و تدبر و شعور ۴- لب ۵- صدر ۶- قلب ۷- فؤاد

منتها فؤاد از برای ضالین نیست. چون فؤاد یا مشتعل به نار است یا نور. یا تمام نار است، یا تمام نور است. حالت بینابینی ندارد ولی ضالین میانه اند.

[سوال در باره تفکر و تدبر و شعور] تفکر و تدبر و شعور، همسان اند در بُعدی و ناهمسان اند در بُعد دیگر، ولی هر سه یکی حساب می شوند که باید این را تبیین کنیم که برای فردا اگر ان شاء الله زنده بودیم.

[سوال در باره سه درجه متقین] سه درجه است که یکی قبل از ایمان، یکی با ایمان، یکی در استمرار ایمان. که هر قدر تقوا بیشتر باشد، در استمرار، هدایت بیشتر است.

[سوال در باره هدی للمؤمنین و هدی للمحسنین] متقین همه را شامل است، محسنین و صالحین و همه را شامل است. چون تقوا شامل کل مراحل خیر است. کل مراحل ایجابی را متقین شامل است.

[سوال] متقین قبل از قرآن یک بُعد است. متقین بعد از قرآن دو بُعد است. یکی آغاز ایمان، در آغاز ایمان هر قدر تقوا کند هدایتش بیشتر است. یکی هم استمرار. در استمرار ایمان هم هر چقدر تقوا بیشتر باشد هدایت بیشتر است.

[سوال] المغضوب علیهم کسانی اند که به طور کلی عناد دارند. هیچ نوری در آنها نیست. الضالین کسانی اند که بینابین اند. هم خدا پرست است هم اشتباه می کند. هم کار درست می کند هم غلط می کند. ولی المغضوب علیهم کلاً کارشان غلط است؛ و أنعمت علیهم کلاً کارشان درست است.

[سوال] چون قرآن کل جنبه ها را دارد ما هم باید که جنبه های اخلاقی و عقیدتی را با جنبه های علمی ممزوج کنیم.